فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc527014130)

[رابطه فقه و اخلاق 2](#_Toc527014131)

[موضوع علم اخلاق 2](#_Toc527014132)

[1. اوصاف نفسانی 2](#_Toc527014133)

[2. افعال اخلاقی 3](#_Toc527014134)

[3. ترکیبی از صفات و اخلاق 3](#_Toc527014135)

[مقایسه موضوع علم اخلاق با علم فقه 5](#_Toc527014136)

[افعال جوارحی و جوانحی در اخلاق 5](#_Toc527014137)

[حیطه فقه در افعال جوارحی و جوانحی 6](#_Toc527014138)

[ارتباط صفات نفسانی با فقه 7](#_Toc527014139)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی /مقدمات (تطور دانش فقه)

# اشاره

در مقدماتی بودیم که قبل از ورود فقه روابط اجتماعی بحث می‌شد.

مجموعه مباحثی که در اخلاق بدون یک روش قوی اجتهادی و فروع و تفریعات بحث می‌شده است و می‌خواهیم آن‌ها را در فقه موردبحث قرار بدهیم، نباید استیحاشی داشت.

قبل از اینکه این ایده و طرح را مطرح کنیم، وقتی به فقه موجود در مکاسب محرمه به طور خاص مراجعه می‌کردید، مشاهده می‌کردید که یک عناوینی و مباحثی که کاملاً در اخلاق مطرح بوده است، در فقه آمده است و یک رنگ فقهی و اجتهادی پیدا کرده است، این نشان‌دهنده این است که راه باز است و هیچ استیحاشی نباید داشت.

در مکاسب محرمه بحث غیبت مطرح می‌شود، غیبت یک بحث اخلاقی بوده است، به طور قشنگ و به طور کامل یک صبغه و رنگ فقهی پیدا کرده است، آنی که در باب غیبت در فقه با روش اجتهادی بحث شده است، با چیزی که شما در کتب اخلاقی مشاهده می‌کنید، خیلی فرق دارد و امثالهم.

# رابطه فقه و اخلاق

این نکته را پایه قرار می‌دهم برای ورود در یکی دیگر از مقدمات بحث که قبلاً بیان‌شده، مقدمه بعدی که در عداد این مقدمات می‌خواهیم اشاره بکنیم، در رابطه با فقه و اخلاق است، این‌ها را بارها اشاره‌کرده‌ایم، گاهی هم نوشته‌شده، هنوز مباحث ناتمامی هم دارد، امروز هم به بعضی از نکات در رابطه فقه و اخلاق اشاره می‌کنم.

همان‌طور که بارها گفته‌ایم، علم اخلاق پیرامون موضوع فضائل و رذایل یا احوال نفسانیه‌ای که مبدأ فعل‌ها و ترک‌های مشخصی می‌شود، بحث می‌کند.

## موضوع علم اخلاق

### 1. اوصاف نفسانی

ظاهر بسیاری از علما اخلاق ما این است که موضوع علم اخلاق همان صفات یا فضائل و رذائل است، در کتب اخلاقی مسلمانان بیشتر این صبغه حاکم است که موضوع علم اخلاق؛ اوصاف نفسانی است، مثل طهارة الاعراق، جامع السادات و کتب اخلاقی دیگر که در دسترس است، مشاهده می‌کنید که موضوع علم اخلاق همان اوصاف نفسانیه‌ای است که با افعال اختیاری ارتباط دارد، یعنی اوصاف و هیئات نفسانیه‌‍‌ای که مبدأ صدور افعال اختیاری می‌شود، به این‌ها فضائل و رذائل گفته می‌شود، در اخلاق این‌ها محل بحث قرار می‌گیرد که غالباً از کتب اخلاق یونان متأثر است و در دوره اسلامی بیشتر موردتوجه بوده است.

### 2. افعال اخلاقی

در نقطه مقابل این مورد؛ در برخی از مکاتب اخلاقی غربی در دوره‌های متأخر بیشتر تأکید بر همان رفتارها است، افعال اخلاقی و افعال اختیاری موضوع علم اخلاق می‌شود.

در رویکرد اول؛ اصل در موضوع و مباحث اخلاقی، صفات روحی است که محل بحث است و موضوع سخن است، اگر از افعال سخنی به میان می‌آید، به خاطر ارتباطی است که با آن صفات دارد.

افعال یک ارتباط متقابل با صفات دارد، ازیک‌طرف سازنده صفات است، ازیک‌طرف آیینه صفات است، جلوه‌گاه صفات است، برخاسته از صفات است.

به‌عبارت‌دیگر؛ از یک‌جهت علت پیدایش و تحکیم این صفات روحی است، از یک‌جهت هم معلول است، در علم اخلاق محور این صفات هستند و افعال به‌عنوان تابعی از آن صفات در علم اخلاق موردبحث قرار می‌گیرد.

در رویکرد دوم که در بعضی از مکاتب غربی هست، افعال اخلاقی است، فعل و ترک‌های اخلاقی است که محور و موضوع در علم اخلاق قرار می‌گیرد، افعال و ترک‌های ارادی است که موضوع علم اخلاق قرار می‌گیرد و مورد داوری اخلاق واقع می‌شود.

### 3. ترکیبی از صفات و اخلاق

یک رویکرد سوم ترکیبی هم وجود دارد و آن این است که گفته می‌شود که هر یک از این صفات و افعال مستقلاً صلاحیت این را دارند که در علم اخلاق موردبحث قرار بگیرند. هر یک از این صفات و رفتارها مستقلاً می‌تواند مورد داوری اخلاقی قرار بگیرد، ولو اینکه این‌ها باهم ربط دارند، اما فی حد نفسه این شایستگی را دارند، یعنی وقتی می‌گویید؛ سخاوت، این صفت روحی می‌تواند مورد داوری حکم عقل قرار بگیرد، با قطع‌نظر از این مطلب، خود رفتار سخاوتمندانه می‌تواند مورد داوری علم اخلاق قرار بگیرد، به‌گونه‌ای که اگر کسی می‌گفت که من دارای این صفت هستم، هیچ بروز خارجی هم پیدا نکرد، اصلاً ظرفیت ظهور پیدا نمی‌کند، بازهم علم اخلاق راجع به این موضوع بحث می‌کند.

مثل رفتارگراها اگر بگوییم ما افعالی داریم و اصلاً اوصاف درونی به شکل‌هایی که شما می‌گویید، وجود ندارد، بازهم قابلیت داوری اخلاقی دارد.

نظریه سوم هم درست است، بعضی بزرگان هم این نظریه را احتمال دادند، بیانش این است که احوال و هیئات نفسانیه مرتبط با افعال متناسب با خودش، این موضوع علم اخلاق است و می‌تواند مشمول حسن و قبح‌های اخلاقی بشود، یعنی می‌شود حسن و قبح اخلاقی را بر او سوار کرد، به دلیل اینکه این اوصافی است که به شکل اختیاری به‌دست‌آمده و می‌تواند در عمل هم بروز پیدا بکند، حتی اگر ظرفیت بروز پیدا نکند، بازهم فی حد نفسه می‌تواند مصداق حکم اخلاقی بشود، یعنی موضوع علم اخلاق بشود، موضوع برای حسن و قبح بشود، افعال هم همین‌طور است، با قطع‌نظر از اینکه این وصف در اینجا وجود دارد یا ندارد، هیئت وجود دارد یا ندارد، مشمول حسن و قبح می‌شود، برای اینکه گاهی از همین افعال اخلاقی که کسی انجام می‌دهد، مثل انفاق، اکرام و امثالهم، هنوز هیئت نفسانی‌های در درون شخص نیست، اما باز این محکوم به حسن و قبح می‌شود.

لذا در موضوع علم اخلاق می‌شود گفت که سه رویکرد یا نظریه است:

1 – موضوع آن اولاً و بالذات صفات است، حالات نفسانی است و افعال به‌عنوان تابعی از آن‌ها بحث می‌شود که در دروان ارسطویی و دوره اسلامی این غالب است.

2 – موضوع اخلاق همین رفتارها است، رفتارها است که می‌گوییم؛ خوب یا بد هستند، حسن و قبح اخلاقی بر آن بار می‌کنیم، در بعضی از مکاتب غربی به این سمت تمایل دارند، در مکاتب اخلاقی و فلسفه‌های اخلاق غربی به این سمت تمایل دارند.

3 – دو نظریه مذکور؛ هر دو موضوع علم اخلاق هستند، هیچ نگران نباشید که دو چیز موضوع یک علم باشد، مثل کلمه و کلام که موضوع یک علم هستند، دو چیز هستند، اما چون حیث مشترک داشتند، در یکجا جمع کردند، حیث مشترکش هم محمولات، حسن و قبح‌هایی است که بر این‌ها مترتب می‌شوند.

صفات روحی با یک ویژگی‌هایی مستقلاً می‌تواند موضوع برای حسن و قبح بشود و درنتیجه در اخلاق بیاید، افعال خاصی هم با ویژگی‌هایی که بیان می‌شود، افعال اختیاری با ویژگی‌های خاص خودش می‌تواند موضوع علم اخلاق بشوند.

با تقریری که بیان کردیم، در باب موضوع اخلاق و دانش اخلاق، سه نظریه داریم، نظریه سوم موردقبول است و بیشتر قابل دفاع است.

## مقایسه موضوع علم اخلاق با علم فقه

با این تحلیل در باب موضوع اخلاق و سه نظریه، اگر موضوع اخلاق را با فقه مقایسه بکنیم، همان‌طور که بارها گفته‌ایم.

موضوع فقه؛ فعل مکلف با خصوصیات و ویژگی‌هایی که بیان‌شده، است. کم‌وبیش هم در جلد اول فقه تربیتی ذکر شده است.

تقریباً همه قبول دارند که فعل مکلف موضوع فقه است، در این صورت احکام خمسه محمول این فعل می‌شود، اما احکام وضعی اگر بگوییم در فقه خودش مستقلاً یک محمولی است، موضوعش را یا باید با یک واسطه‌ای به فعل برگردانیم یا اینکه موضوع فقه را تعمیمی بدهیم. وجهه غالبی فقه این است که موضوعش افعال مکلفین است.

در موضوع اخلاق سه نظریه بود، ما نظریه سوم را ترجیح دادیم، در موضوع فقه هم فعل مکلف موضوع است، در اینجا ملاحظه می‌کنید که در فعل اختیاری یک انسان مکلف؛ هم فقه و هم اخلاق حضور دارد، این موضوع مشترک دو علم شد، منتهی در اخلاق بخشی از موضوع است، اما در فقه عمده یا همه موضوع است.

پس فعل اختیاری انسان‌ها؛ یک موضوع است که در دو علم موردبحث قرار می‌گیرد، این امر بی‌سابقه نیست، ممکن است یک‌چیز در دو علم، اما با دو حیث موردبحث قرار بگیرد.

## افعال جوارحی و جوانحی در اخلاق

نکته دیگر که در بحث فعل موضوع فقه محل بحث است، این است که این فعل اختیاری مکلف که موضوع بحث است - در معالم هم «افعال المکلفین» ذکر شده بود - آیا فقط افعال جوارحی را می‌گیرد یا اینکه شامل افعال جوانحی هم می‌شود؟ یک احتمال در اینجا این است که فعل فقط افعال جوارحه را در بر می‌گیرد، اینکه چیزی از دست و زبان کسی صادر می‌شود، این افعال اختیاری که از اعضا و جوارح ظاهری فرد صادر می‌شود، این‌ها موضوع فقه است و در فقه محل بحث قرار می‌گیرد.

احتمال دیگر این است که افعال اختیاری بشر اختصاص به جوارحی ندارد، یک سلسله فعل‌ها و رفتارهای جوانحی؛ قلبی و باطنی داریم، علاوه بر آن فعل‌ها و رفتارهای جوارحی ظاهری، یک سلسله افعال باطنی و جوانحی داریم که آن‌ها هم می‌تواند مشمول فقه بشود و اختیاری هم هست.

فعل‌های جوانحی تصور یا تصدیق یک‌چیزی است، ایمان به یک‌چیزی است، دوست داشتن، نفرت و امثالهم، همه پدیده‌هایی که در درون انسان رقم می‌خورد و اختیاری هم هست، اگر اختیاری نباشد بحث متفاوت است.

بسیاری از آن‌ها با یک مقدمات و تمریناتی می‌تواند اختیاری باشد، حتی خود ایمان اختیاری است.

غالباً در تفسیر ایمان می‌گویند که همان التزام است، باور درونی است، افعال هم بروزاتش هست.

اکتساب و اجتناب این اوصاف، یک امر درونی است، اینکه در درون خودش این صفت را تولید می‌کند یا این صفت را از درون خودش برمی‌دارد.

## حیطه فقه در افعال جوارحی و جوانحی

عالم درون ما هم افعال فراوانی وجود دارد که بخش زیادی از آن‌ها هم اختیاری است.

احتمال و نظریه دوم که ما هم قبول داریم، این است که فقه همان‌طوری که افعال جوارحی را در بر می‌گیرد، افعال جوانحی را هم در بر می‌گیرد، افعال جوانحی ما محکوم به احکام خمسه است، مثلاً ایمان واجب است، شرک حرام است، ارتداد حرام است، این‌ها مختص به عالم درون است، همچنین دوست داشتن اولیاء الهی واجب است، بغض نسبت به آن‌ها حرام است یا بغض اعداء الله واجب است، این‌ها همه وصف‌های درونی است و همه این‌ها محکوم به احکام فقهی است.

بنابراین وقتی می‌گوییم که فعل اختیاری مکلف موضوع فقه و اخلاق باهم است، این افعال درونی هم در حوزه اخلاق محل بحث قرار می‌گیرد، نیّت یک فعل درونی است، این هم می‌تواند در فقه بحث بشود و هم در اخلاق بحث بشود.

بنابراین وقتی می‌گوییم که فعل به‌عنوان یکی از دو موضوع اخلاق با فعل که موضوع عمده فقه است، مشترک هستند، مقصود ما این است که اعم از فعل ظاهری و باطنی است، به‌عبارت‌دیگر جوارحی و جوانحی است.

اگر این تعمیم را ذکر کنیم، سؤالی که ایشان احتمالاً مطرح بکنند، این است که اگر فعل تعمیم به جوانحی داده شد و موضوع فقه و اخلاق هر دو شد، آیا آن صفات نفسانیه همین نمی‌شود؟ چون جوانحی هم مشمول فقه و اخلاق شد، صفات هم یک امر جوانحی است، این هم در ذیل همین فعل می‌گنجد، اگر سؤال این باشد، جوابش این است که نه، برای اینکه آن صفات از حیث مصدریش محل بحث قرار می‌گیرد، یعنی اکتساب و اجتنابش فعل می‌شود، اما صفت موجود، صفتی که الآن تحقق پیدا کرده، این مورد داوری اخلاق قرار می‌گیرد، اما فقه راجع به آن احکام خمسه‌ای ندارد.

صفت موجود، هیئات حاصله للنفس، مشمول فقه نیست، فقه راجع به آن چیزی نمی‌گوید، این صفتی است که شخص دارد، لااقل احکام خمسه‌ای بر آن مترتب نمی‌کند، برای اینکه واجب یعنی بَعث، حرام یعنی زَجر، بَعث و زَجر یعنی بکن و نکن. انجام بده یا انجام نده نسبت به امری که حاصل است، معقول نیست.

فعل اختیاری به معنای گسترده جوارحی و جوانحی، یکی از دو موضوع اخلاق است، چون نظریه سوم را پذیرفتیم و عمده موضوع یا تمام موضوع فقه است و فعل اختیاری با دامنه وسیع جوارحی و جوانحی در اخلاق و فقه هر دو وارد می‌شود و قدر مشترک دو علم است.

## ارتباط صفات نفسانی با فقه

راجع صفات و احوال نفسانیه که یک موضوع دیگر است و شق دیگر علم اخلاق بود، فضائل و رذائل و امثالهم، اوصاف نفسانیه راجع به آن در نگاه اول فقه نیست، اما با یک تحلیل دیگری با فقه ربط پیدا می‌کند. تحلیل دیگر آن این است که این صفاتی که به نام فضائل و رذائل نامیده می‌شوند، این‌ها بر دو قسم هستند:

1 – بعضی از صفات غیر اختیاری است.

2 – بخش زیادی از صفات اختیاری است.

اختیاری بودن صفات یعنی اینکه می‌تواند شخص اکتساب بکند، می‌تواند اجتناب بکند، می‌تواند تضعیفش بکند و می‌تواند تشدیدش بکند، با این چهار فعل اختیاری آن پیدا می‌شود یا از بین می‌رود، ظهور و زوال آن و دوام و ثبات آن تابعی از انتخاب و افعال من است، پس به یک‌گونه‌ای آن‌هم به مرز فقه نزدیک می‌شود، صفات خوب یا بدی که ما و شما داریم، بخش عمده‌ای از آن با همین انتخاب‌های خودمان به وجود آمده است، یعنی اکتساب کردیم، تقویت و تشدیش کردیم یا اینکه از آن اجتناب کردیم، تضعیفش کردیم و کنارش زدیم.

پس دنیای درون ما در اختیار ما است، این‌طور نیست که فقط افعال جوانحی در اختیار ما است، بلکه صفات هم با یک واسطه در اختیار ما است، افعال اختیار مستقیماً اختیاری است، اما صفات اختیاری با مقدمات است، «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار »، «الوجوب بالاختیار لا ینافی الاختیار»، اینکه یک چیزی با مقدماتی در حوزه اختیار من قرار بگیرد، اختیاری است، به طور مثال کسی که خودش را از برج صد طبقه پرت می‌کند، در لحظه‌ای که سرش به پایین می‌خورد و از بین می‌رود، در آن لحظه که اختیار ندارد، ممکن است که کسی توهم بکند که آن لحظه‌ای که کشته شد، اختیار نداشت، لذا اختیاراً خودکشی نکرده است، جوابش این است که «الامتناع بالاختیار»، آن لحظه‌ای که این فرایند شروع شد، دست خودش بود، می‌توانست این کار را نکند، لحظه‌ای که خودش را پرت کرد، می‌دانست به‌جایی می‌رسد که دیگر بعد از پنج دقیقه اختیار ندارد و می‌میرد.

وقتی صفتی در کسی وجود دارد، در حینی که وجود دارد، صفت ثابته فی النفس است، اما درعین‌حال همین صفت با دو سال زحمت ایجاد شد، پس اختیاری است، همین صفت با دو سال کار بعدی می‌شود که از بین برود، پس اختیاری است، بودونبودش اختیاری است.

لذا این صفات هم نه مستقیم، بلکه از حیث اینکه با مقدماتش اختیاری است یا با افعال اختیاری به وجود می‌آید یا از بین می‌رود، افعال اختیاری که مقدمه وجود و عدم وجود این صفات هستند، آن‌ها هم در فقه می‌آید.

محمولاتی که در اخلاق روی این مترتب می‌شود، از حیث این است که با اختیار ارتباطی دارد، ما می‌گوییم به همین حیث در فقه هم می‌آید، اینجا هم باز مشترک شدند.

ابتدا گفتیم که هم در اخلاق و هم در فقه هست، الآن یک گام به جلو رفته‌ایم، می‌گوییم گوشه دیگر اخلاق هم که به‌عنوان صفات هست، وقتی دقت بشود، حتی در خود اخلاق هم از این صفات بحث می‌شود، از حیث این است که نوعی اختیاری است. راجع به مسائل غیر اختیاری هم می‌شود گفت که به طور مثال این عمل زیبا یا زشت است، اما خوبی و بدی اخلاق از حیث اختیارش است، با همان حیث می‌گوییم که در فقه هم می‌تواند بیاید، نه اینکه مستقیم در فقه بحث بشود، اما اکتساب و اجتنابش، تشدید و تضعیف این‌ها می‌تواند بیاید در فقه موردبحث قرار بگیرد.

حتی اگر تعبیر هم نکنیم که خود این صفات موضوع فقه است، لااقل به‌صراحت اگر بخواهیم بگوییم، این است که اکتساب و اجتناب این‌ها، تشدید و تضعیف این صفات که امر اختیاری است و این هم یک فعل است، می‌تواند در فقه بیاید.

ممکن است در اخلاق هم کسی بگوید، وقتی ما صفات را در آنجا بحث می‌کنیم و موضوع اخلاق قرار می‌دهیم، از حیث اختیار است، از حیث اختیار درواقع آنجا هم اخلاق فعل اکتساب و اجتناب را بحث می‌کند، اگر این‌طور بشود، در این صورت اخلاق هم مثل فقه می‌شود.

موضوع اخلاق نظریه دوم می‌شود، می‌گوید که فعل موضوع اخلاق است، ممکن است در یک تحلیل نهایی انسان به این مطلب برسد، این همان نظریه غربی‌ها می‌شود، اما نه با محدوده‌ای که آن‌ها می‌گویند، بلکه با یک نگاه دقیق و کامل‌تری است، ممکن است که در اخلاق هم همین را بگوییم، اما در فقه حتماً همین‌طور است.

می‌گوییم؛ افعال اختیاری که در اخلاق بحث می‌شد، عیناً در فقه می‌آید، اما با حیث دیگری ذکر می‌شود.

سؤال: تمایز علوم را به چه چیز می‌دانید؟

جواب: اصل تمایز را در موضوع قائل می‌شدیم، منتهی همه‌اش را حقیقی نمی‌دانیم، بخشی قرارداد است، ضمن اینکه آن‌هم منحصر در آن نمی‌بینیم، بشر می‌تواند موضوع واحد را با دو حیث، دو علم بکند.

قرارداد را در چینش علوم خیلی مهم می‌دانیم، در عینی که همه‌اش هم قراردادی نمی‌دانیم، چینش بشر در تنظیمات علوم خیلی اثر دارد، اما چینشی هم نیست که کاملاً بی‌حساب‌وکتاب باشد، بر یک‌پایه‌های واقعی استوار است.

اکتساب و اجتنابی که ملاک قرار می‌گیرند که صفات هم در فقه بحث بشود، چون می‌گوییم اکتساب و اجتنابش اختیاری است و در فقه قرار می‌گیرد، گاهی اکتساب و اجتناب فعل گاهی جوارحی و گاهی جوانحی است، در اخلاق می‌گویند که اگر می‌خواهید این صفت را به دست بیاورید، تمرین بکن، تمرینش فعل جوارحی است، گاهی هم می‌گوید که فکر بکن، این فعل جوانحی است، لذا اکتساب و اجتنابی که اختیاری می‌شود و در فقه هم می‌آید، گاهی فعل جوارحی است و گاهی جوانحی است.